

دانش سالاری علیه دموکراسی

کیلب کرین

درآمد: دموکراسی همیشه روی خوش‌اش را به ما نشان نمی‌دهد، سویه‌های تاریکی نیز دارد که فلاسفه و دانشمندان علوم سیاسی را نگران می‌کند؛ انتخاب اکثریت ناآگاه خرسند و ناخرسندی اقلیت آگاه و با کفایت. در این مقاله روی دیگر سکه دموکراسی نمایان می‌شود و جایگزین‌های احتمالی آن، نظیر دانش سالاری، مورد بحث قرار می‌گیرند.

تقریباً یک‌سوم رأی‌دهندگان آمریکایی فکر می‌کنند شعار مارکسیستی «از هرکس به اندازه‌ی توانایی‌اش و به هرکس بنا بر نیازش» در قانون اساسی آمده است. تقریباً به همین تعداد هم حتی نمی‌توانند یکی از سه شاخه‌ی حکومت در ایالات متحده را نام ببرند. کمتر از یک‌چهارم افراد، سناتور خود را می‌شناسند و تنها نیمی از آنها می‌دانند که ایالت آنها دو سناتور دارد.

مدت‌ها است که ناآگاهی اکثریت، اسباب ناراحتی اقلیت بوده است، مخصوصاً اقلیتی که خود را روشنفکر می‌داند. افلاطون از اولین کسانی بود که دموکراسی را یک مشکل می‌دانست. از نظر او شهروندان عادی دموکراسی، افرادی بی‌کفایت و بوالهوس بودند:

گاهی، در حالی که به نوای فلوت گوش می‌کند، در خوردن مشروب زیاده‌روی می‌کند؛ گاهی، رژیم دارد و فقط آب می‌نوشد؛ زمانی، به تمرین‌های جسمانی روی می‌آورد؛ گاهی، عاطل و باطل است و همه‌چیز را نادیده می‌گیرد؛ زمانی هم خود را با چیزی که فکر می‌کند فلسفه است مشغول می‌کند.

به باور افلاطون، راه حل مطمئن‌تر این بود که قدرت را به دست نگاهبانانی که به دقت تربیت شده بودند بسپاریم. پیشنهاد افلاطون این بود که برای دورنگه‌داشتن این افراد از مزاحمت‌های فکری -مانند خانواده و پول- آنها را در مجموعه‌هایی اسکان دهیم که روابط عاشقانه در آن جایی نداشته باشد و بتوان بر اصلاح‌نژاد آنها نظارت داشت. این طرح به قدری نامربوط و مضحک بود که بسیاری شک دارند افلاطون در حرف‌های خود جدی بوده باشد.

جان استوارت میل در قرن نوزدهم پیشنهادی عملی‌تر ارائه کرد: شهروندانی که تحصیلات دانشگاهی دارند یا در کارهای فکری مشغول به کار اند، رأی اضافی داشته باشند. (در واقع، در زمان میل، برخی از دانشگاه‌ها برای قرن‌ها حوزه‌ی انتخاباتی خود را داشتند و مثلاً فردی که از دانشگاه آکسفورد مدرک داشت هم می‌توانست در حوزه‌ی انتخاباتی دانشگاه و هم در محل زندگی خود رأی بدهد. این نظام تا سال ۱۹۵۰ پابرجا بود.) پروژه‌ی بزرگتر میل -در زمانی که کمتر از نه درصد بزرگسالان بریتانیایی می‌توانستند رأی بدهند- این بود که حق رأی را گسترش دهد به

طوری که شامل زنان نیز بشود. اما او نگران بود که رأی‌دهندگان جدید فاقد دانش و توانایی داوری باشند، به همین علت تصمیم داشت برای مقابله با ناآگاهی از آرای اضافی استفاده کند.

در آمریکا، نخبگانی که از جهالت مهاجران فقیر واهمه داشتند، تلاش کردند تا انتخابات را محدود کنند. در سال ۱۸۵۵ ایالت کنتیکت برای اولین بار از رأی‌دهندگان آمریکایی آزمون سواد گرفت. به رغم برخی اعتراض‌ها، این آزمون در نیم‌قرن آینده تقریباً در سراسر کشور شیوع پیدا کرد. این امر به نژادپرستان ایالت‌های جنوبی کمک کرد تا سیاه‌پوستان را از حق رأی محروم کنند. حتی در ایالتی مانند نیویورک که پر از مهاجر بود در سال ۱۹۲۱ قانونی تصویب شد که بنا بر آن، رأی‌دهندگان جدید اگر نمی‌توانستند ثابت کنند که هشت کلاس سواد دارند باید در یک آزمون شرکت می‌کردند. در این آزمون پنجاه درصد شرکت‌کنندگان رد می‌شدند. آزمون سواد از رأی‌دهندگان تا سال ۱۹۷۱ غیرقانونی اعلام نشد، و تنها در سال‌های پس از جنبش حقوق مدنی بود که این قانون ملغی شد.

اما نگرانی درباره‌ی آگاهی رأی‌دهندگان از بین نرفت. دیوید استلاند، فیلسوف و از اساتید دانشگاه براون، در کتاب خود «اقتدار دموکراتیک» (۲۰۰۸) تلاش دارد تا توجیهی فلسفی برای دموکراسی فراهم آورد. به باور او برای این کار باید بین دو گزاره توازن برقرار کرد: فرآیندهای دموکراتیک در اکثر موارد منجر به اتخاذ تصمیم‌های سیاسی درست می‌شود و فرآیندهای دموکراتیک از دید ناظران منطقی، منصفانه است. انصاف به تنهایی کافی به نظر نمی‌رسد. اگر کافی بود، استلاند می‌نویسد، «چرا سکه نیندازیم؟» ارزشی که دموکراسی برای ما دارد باید ناشی از آن باشد که در اکثر موارد کار درست را انجام می‌دهد و ظاهراً برای این کار از اطلاعاتی که در آرای ما وجود دارد استفاده می‌کند. به رغم دشواری‌های اخیر انتخابات آمریکا، دموکراسی سابقه‌ی نسبتاً خوبی دارد. آمارتیا سن، اقتصاددان و فیلسوف، ادعا می‌کند که دموکراسی‌ها هرگز دچار قحطی نشده‌اند، سایر پژوهشگران هم بر این باور اند که دموکراسی‌ها تقریباً هرگز به جنگ یکدیگر نمی‌روند، به ندرت مردم خود را می‌کشند، تقریباً در اکثر مواقع انتقال قدرت صلح‌آمیزی دارند، و در رعایت حقوق بشر نسبت به سایر رژیم‌ها قابل اطمینان‌تر اند.

اما دموکراسی دارای نواقصی است - به گفته‌ی چرچیل، دموکراسی «از تمام انواع حکومت‌ها، به جز آنها که پیش‌تر گه‌گاه امتحان شده‌اند، بدتر است». در این صورت، اگر ما قدرت دموکراسی برای اتخاذ تصمیم‌های خوب را با ارزش می‌دانیم چرا نظامی را امتحان نکنیم که انصاف آن کمی کمتر باشد اما تعداد تصمیم‌های خوب آن بیشتر؟ ایده‌ی «دانش‌سالاری»^۱ پاسخی است به همین پرسش. به نظر استلاند سه ایراد می‌توان به این ایده وارد کرد.

نخست، حقیقت معیار مناسبی برای سنجش داوری سیاسی نمی‌تواند باشد. در سال ۱۹۶۷ هانا آرنهت اعلام کرد که حقیقت «به صورتی تحکم‌آمیز می‌خواهد که پذیرفته شود و مانع بحث می‌شود، در حالی که بحث، بنیان حیات سیاسی است.» استلاند نسبی‌گرا نبود و هرچند موافق بود که سیاستمداران نباید به حقیقت مطلق متوسل شوند اما فکر می‌کرد که نظریه‌پردازان سیاسی مجبور اند چنین کاری نکنند.

^۱ Epistocracy: واژه‌ای که از ترکیب دو کلمه‌ی یونانی episteme (دانش) و kratia (حکمرانی) به وجود آمده و به معنای حکومت صاحبان دانش است. [م.]

استدلال دوم علیه دانش‌سالاری، انکار این امر بود که بعضی از شهروندان نسبت به برخی دیگر دانش بیشتری درباره‌ی حکومت خوب دارند. از نظر استلاندر (به عنوان یک دانشمند علوم سیاسی) این استدلال موجه نبود. استدلال سوم هم از این قرار است: دانش بیشتر موجب اقتدار سیاسی بیشتر نمی‌شود. استلاندر آن را این‌گونه مطرح می‌کند: «ممکن است حق با شما باشد، اما چه کسی به شما اجازه‌ی تصمیم‌گیری داده؟»

در نهایت، از نظر استلاندر دو ایراد عملی به دانش‌سالاری می‌توان وارد کرد. نخست آن که، شیوه‌ی پالایش رأی‌دهندگان در دانش‌سالاری می‌تواند دارای سوگیری‌ای باشد که به راحتی نتوان آن را تشخیص داد و اصلاح کرد. دوم این که، حق رأی عمومی به قدری در اذهان مردم به عنوان پیش‌فرض تثبیت شده که قدرت دادن به افراد آگاه در برابر افراد ناآگاه حس نابرابری بیشتری بر می‌انگیزد تا زمانی که اکثریت در برابر اقلیت قدرت بیشتری دارد.

دفاع از دانش‌سالاری

جیسون برن، فیلسوف و استاد دانشگاه جرج تاون، در کتابی جدید با عنوان «علیه دموکراسی» استدلال استلاندر علیه دانش‌سالاری را وارونه کرده و از دانش‌سالاری دفاع می‌کند. در مقابل این استدلال استلاندر که حق رأی عمومی یک پیش‌فرض است، برن ادعا می‌کند که محدود کردن قدرت سیاسی افراد غیر منطقی، ناآگاه، و بی‌کفایت کاملاً توجیه‌پذیر است. در برابر دغدغه‌ای که استلاندر برای انصاف دارد، برن تأکید می‌کند که رفاه عموم مردم از احساس آزرده‌گی فردی اهمیت بیشتری دارد؛ او می‌نویسد، هر چه باشد سلب صلاحیت از آن اعضای هیئت منصفه که اختلال شناختی یا اخلاقی دارند، تنها از نظر اندکی از مردم بی‌انصافی خواهد بود. برن نگرانی استلاندر درباره‌ی سوگیری جمعیتی را نیز بی‌مورد می‌داند. پژوهش‌های تجربی نشان می‌دهد که مردم به ندرت در راستای منافع شخصی محدود خود رأی می‌دهند؛ سالخوردگان بیش از جوانان به دنبال تأمین اجتماعی نیستند. برن می‌گوید از آنجا که رأی‌دهندگان در دانش‌سالاری نسبت به جرم و فعالیت‌های پلیس آگاهی بیشتری دارند، «حذف هشتاد درصد پایینی رأی‌دهندگان سفیدپوست از فرآیند رأی‌گیری، شاید دقیقاً همان چیزی باشد که سیاه‌پوستان فقیر به آن نیاز دارند.» به علاوه، به گفته‌ی برن، ممکن است از نظر ما حق رأی نشان‌دهنده‌ی شأن انسان باشد اما روزگاری خوردن اجساد نیز در بین برخی از قبایل پایواگینه‌ی نو نشان از احترام به مردگان بود.

برخی از اقتصاددانان استدلال کرده‌اند که رأی‌دهندگان ناآگاه در واقع کنش‌گرانی عقلانی‌اند. اگر احتمال این که رأی هر فرد تأثیر تعیین‌کننده‌ای داشته باشد بسیار ناچیز باشد، بنابراین کسب دانش درباره‌ی سیاست آن اندازه ارزش ندارد که حتی چند دقیقه از وقت خود را صرف آن کنیم. اما به باور برخی دیگر، این ناآگاهی حتی می‌تواند عامل خشنودی و رضایت باشد: برخی از باورها از نظر عاطفی جذابیت بیشتری دارند و از آنجا که احتمالاً رأی هر فرد تأثیر خاصی ندارد پس چرا به آنچه دوست داریم باور نداشته باشیم؟ همچنین، اقتصاددانان استدلال می‌کنند که تنها به سبب بی‌ارزش بودن رأی فردی است که رأی‌دهندگان از منافع شخصی خود فراتر می‌روند. از این نظر، رأی دادن

نوعی بیان عقاید و احساسات فردی است. برن با این استدلال موافق نیست، به نظر او رأی دادن انتخاب یک گزینه است و نمی‌تواند بیان‌گر چیزی باشد.

برن همچنین با استدلالی که می‌گوید رأی دادن وظیفه‌ی هر فرد است، موافق نیست: «اگر کسی کشاورزی نمی‌کرد خیلی بد می‌شد اما این به آن معنا نیست که همه باید کشاورزی کنند.» در واقع به نظر او ضرورت رأی دادن از ضرورت کشاورزی کمتر است، زیرا هر چه باشد هر فرد با رأی ندادن به همسایه‌ی خود نیکی می‌کند: «اگر من رأی ندهم، رأی شما بیشتر به حساب می‌آید.»

برن افرادی را که اهمیتی به کسب اطلاعات درباره‌ی سیاست نمی‌دهند، کوتوله می‌خواند و به نظر او اگر این افراد در روز انتخابات در خانه بمانند به نفع همه است. برای گروهی دیگر، اخبار سیاسی نوعی سرگرمی است و آن را مانند هواداران ورزشی دنبال می‌کنند، برن این افراد را اراذل یا آشوب‌گران می‌خواند. گروه سوم افرادی هستند که با عینیت علمی به کاوش در سیاست می‌پردازند، برای دیدگاه‌های مخالف احترام قائل اند، و دیدگاه‌های خود را با واقعیت‌ها تطبیق می‌دهند. برن امیدوار است که روزی این گروه سوم بر ما حکومت کند، اما شواهد قانع‌کننده‌ای برای وجود این افراد ارائه نمی‌کند. در واقع، یکی از مطالعاتی که در کتاب خود آورده نشان می‌دهد که حتی افرادی که مهارت‌های ریاضی بسیار خوبی دارند اگر استفاده از این مهارت‌ها خطر آن را داشته باشد که باعث تضعیف باور سیاسی مقبولی شود، از مهارت‌های خود استفاده نخواهند کرد.

اما این دانش‌سالاری در عمل چگونه کار خواهد کرد؟ برن مایل نیست وارد جزئیات شود، و این مسئله را می‌توان درک کرد. افلاطون به خاطر ارائه‌ی جزئیات آرمان‌شهر بود که به دردسر افتاد. او صرفاً گزینه‌هایی را مطرح می‌کند: رأی اضافی برای افراد دارای مدرک، شورای دانش‌سالاران که قدرت وتو خواهند داشت، آزمون احراز صلاحیت از رأی‌دهندگان. اما بدون دانستن جزئیات بیشتر، ارزیابی طرح پیشنهادی برن دشوار خواهد بود.

به روایت برن، افرادی که تحصیلات بالاتر و درآمد بیشتر دارند، در غرب زندگی می‌کنند، به حزب جمهوری خواه تعلق دارند، و در میانسالی خود هستند، دانش سیاسی بیشتری دارند؛ دانش سیاسی در میان سیاه‌پوستان و زنان کمتر است. او اقرار می‌کند که «اغلب زنان سیاه‌پوست فقیر - حداقل در زمان حاضر - حتی در امتحان ساده‌ی ارزیابی رأی‌دهندگان مردود خواهند شد.» اما او این مسئله را برای طرح دانش‌سالاری خود امری تصادفی می‌داند در حالی که سلب حق رأی از سیاه‌پوستان در گذشته تعمدی بود.

رأی دادن یک مبارزه است

مانند بسیاری از آشنایان‌ام، در ماه‌های اخیر تا دیروقت بیدار مانده و با وحشت آمار را می‌خواندم. ذات معیوب دموکراسی به همراه و همدم ما تبدیل شده است. اما آیا دموکراسی واقعاً در حال افول است یا فقط می‌کوشد چیزی به ما بگوید؟

دانشمندان علوم سیاسی مدت‌ها است که آرزو داشته‌اند در سیاست «دستی پنهان» بیابند؛ همان‌گونه که آدام اسمیت در اقتصاد نشان داده بود. اگر دموکراسی می‌توانست با درهم آمیختن آرای افراد به حکمت سیاسی برسد، -درست همان‌طور که بازار با ترکیب کردن تصمیم‌های مبتنی بر منافع شخصی کنش‌گران فردی به تخصیص مصلحت‌آمیز جمعی منابع می‌رسد- دیگر ناآگاهی رأی‌دهندگان اهمیت زیادی نداشت. اما همان‌طور که برنن نشان داده، این طرح‌های ریاضی تنها در صورتی موفق اند که ناآگاهی افراد قاعده‌ی خاصی نداشته باشد، اما متأسفانه چنین قاعده‌ای وجود دارد. بنا بر محاسبات دانشمندان علوم سیاسی، رأی‌دهندگان با دانش سیاسی بیشتر، کمتر مشتاق شرکت در جنگ هستند، در ارتباط با جرایم، کمتر به اقدامات تنبیهی متوسل می‌شوند، مدارای بیشتری نسبت به مسائل اجتماعی دارند، پذیرش کمتری نسبت به نظارت حکومت بر اقتصاد دارند، و برای کاهش کسری بودجه‌ی فدرال بیشتر مایل به پذیرش مالیات هستند. در مقابل، رأی‌دهنده‌ای که آگاهی اقتصادی کمتری دارد بدبین‌تر است، نسبت به رقابت در بازار و افزایش بهره‌وری سوءظن بیشتری دارد، و به تجارت خارجی و مهاجرت مشکوک‌تر است.

شاید دموکراسی گزینه خوبی باشد، حتی اگر دانشمندان علوم سیاسی برای یافتن معادله‌ای برای تبیین آن ناکام مانده باشند. شاید هدف رأی‌دهندگان تنها کنار گذاشتن آن دسته از مسئولان کنونی است که از آنها رضایت ندارند؛ در علوم سیاسی به این کار «رأی‌دهی گذشته‌نگر»^۲ می‌گویند. برنن می‌گوید رأی‌دهندگان حتی آن اندازه آگاهی ندارند که بخواهند چنین کاری انجام دهند زیرا برای این کار حداقل باید بدانند که «کدام پست فطرت‌ها بر سر کار هستند، چه کار کرده‌اند و چه کار می‌توانستند بکنند، به خاطر کارهای آنها چه اتفاقی افتاده، و آیا رقیبان پست فطرت‌های کنونی عملکرد بهتری خواهند داشت یا نه.» هرچند برخی از رأی‌دهندگان، مسئولان کنونی را به خاطر خشکسالی یا حمله‌ی کوسه مجازات کرده و یا به سبب پیروزی‌های ورزشی به آنان پاداش داده‌اند، اما ممکن است رأی‌دهی گذشته‌نگر زیاد هم بی‌فایده نباشد. به گفته‌ی یکی از دانشمندان علوم سیاسی، اگر سیاستمداری آن اندازه باهوش باشد که نسبت به خرسندی آینده‌ی رأی‌دهندگان حوزه‌ی انتخابی خود و رضایت آنها در زمان حاضر دغدغه داشته باشد، احتمالاً سیاست‌گذاری‌های او برای این رأی‌دهندگان از آنچه خود آنها با توجه به دانش خود می‌توانستند بخواهند، بهتر خواهد بود.

آیا دلیلی برای رأی دادن وجود دارد؟ آیا وظیفه داریم این کار را به خوبی انجام دهیم؟ گفته می‌شود رأی دادن این امکان را فراهم می‌آورد تا هر کس در ساختن جامعه‌ی سیاسی نقشی برابر داشته باشد. از نظر برنن اگر ارزش مشارکت سیاسی در احتمال تأثیرگذاری بر نتیجه‌ی انتخابات باشد، رأی دادن بی‌ارزش است: در اینجا احتمال تأثیرگذاری وجود ندارد. به باور او رأی دادن جزئی از بازار بزرگتر فضیلت مدنی است، درست همان‌طور که کشاورزی جزئی از بازار بزرگتر مواد غذایی است. او تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید مغازه‌داری که به مارتین لوتر کینگ لباس و مواد غذایی می‌فروشد در واقع در فضیلت مدنی مشارکت دارد، هر چند به طور غیر مستقیم. اما

² retrospective voting

استدلال او قانع‌کننده به نظر نمی‌رسد زیرا از یک طرف معنای فضیلت مدنی را بیش از اندازه رقیق می‌کند و از طرف دیگر این استدلال به آن معنا است که کسی که به ادگار هوور (رئیس اف بی آی و از مخالفان مارتین لوتر کینگ) چیز بزرگ می‌فروشد مرتکب رذیلت مدنی می‌شود.

برن چند مرتبه رأی‌دادن ناآگاهانه را با آلودگی هوا مقایسه می‌کند. مقایسه‌ی قانع‌کننده‌ای است: در هر دو مورد، وظیفه‌شناسی تعداد اندکی از افراد آگاه نمی‌تواند با سهل‌انگاری تعداد زیادی از مردم مقابله کند: رفت‌وآمد شما با دوچرخه احتمالاً هوای شهر را تمیزتر نخواهد کرد و حتی اگر شما دربارهی داوطلبان دادگاه مدنی اطلاعات زیادی به دست بیاورید احتمال دارد فردی شاید به این سمت انتخاب شود. هرچند انگیزه‌ای قوی برای عمل به وظیفه وجود ندارد اما این به آن معنا نیست که خود وظیفه هم از دوش ما برداشته شده است.

شاید رأی‌دادن مانند یک مبارزه باشد، البته مبارزه‌ای ملایم. به جای تفنگ و سرنیزه تنها با بالا بردن دست رأی خود را ابراز می‌کنیم. اما شاید ماهیت وظیفه نیز همین باشد، زیرا آنچه در طرح پیشنهادی برن وجود ندارد این است که در انتخابات گاهی خود دموکراسی در خطر است. اگر سربازی اهمیت وجود خود در لشکرکشی ارتش را محاسبه کند به این نتیجه خواهد رسید که -حتی با در نظر گرفتن احتمال دستگیری و مجازات برای ترک خدمت- ارزش ندارد در خط مقدم حاضر شود. مسئله این است که نمی‌توان از قبل فهمید که در یک نبرد کدام جبهه پیروز خواهد شد، یا پیروزی با چه تفاوتی به دست خواهد آمد، مخصوصاً زمانی که باورداشتن به مبارزه خود یکی از متغیرها باشد. با در نظر گرفتن فقدان قطعیت دربارهی آینده، محاسبه‌ی احتیاط‌آمیز صرف بی‌فایده است. گفته می‌شود اکثر سربازان بیشتر از آن که دغدغه‌ی وفاداری به موجودیتی انتزاعی مانند ملت را داشته باشند، نگران اند که مبدا باعث سرافکندگی هم‌زمان خود شوند. شاید رأی‌دهندگان هم نسبت به دوستان و خویشان خود که با آنها دربارهی آینده‌ی کشور هم‌نظر اند، احساس مسئولیت بسیار زیادی دارند.

برگردان و بازنویسی: هامون نیشابوری

آنچه خواندید برگردان و بازنویسی مقاله‌ی زیر از کلب کرین است.

Caleb Crain, [The case against democracy](#), *The New Yorker*, 7 November 2016